

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

نویسنده: اسدالله آرام

اول جون ۲۰۱۲

میگساری ادب شناسان دیروز در محافل امروز!

در محافل فرهنگی افغان ها، به ویژه جلسات تبجیل از یک قلمزن، بسیار اتفاق می افتد که جلسه دیر تر از موعد تعیین شده شروع می شود، یک کسی هم گاه به حیث « ادیب و کارشناس ادبی » بسیار دیر تر از سایر مدعوین می آید، این ادبشناس حرفه نی، به خصوص اگر لطیف ناظمی باشد یا شرکاء، معمولاً به حالت عادی، مثل بچه آدم، وارد مجلس نمی شود، بلکه به خاطر میگساری زیاد، به وسیله جمعی از یاران، اسکورت می شود، تا جلو جمع به زمین نیفتد (به قول بعضی ها، کله پا نشود!)!

چرا متخصصان ادبیات و داعیه داران نقد ادبی، به این وضعیت زشت و وقیح، جلو دیگران ظاهر می شوند؟ پاسخ این است که اینان ادب شناسان سرکاری بوده اند، از ریش یک دولت یا یک تنظیم آویزان بوده اند و در حال حاضر منفور جامعه اند!

اینان بر دانش و بینش خویش اعتماد ندارند، اکنون که، دم و دستگاه فریب و خدعه سابق، نیز جمع شده است، باید آقایان، « مست و لایعقل » باشند تا مورد سوال و مناقشه قرار نگیرند!

گسست فرهنگی سی ساله، وطن اشغال شده، و نسل نو فرزندان بریده از تاریخ معاصر و اصالت های فرهنگی، این تابو ها و فوسیل های فرهنگی را دوباره در دیار فرنگ، اجازه داده است، متاع کاسد و فاسد خود را، بی پروا به بازار کثند و باد بر غیغب اندازند!

"استاد ناظمی"، استاد سابق فاکولته ادبیات پوهنتون کابل، اکنون ساکن فرانکفورت المان با دریغ، همواره پیش از حضور در احتفال های ادبی « میکشی » می کند و حین اشتراک در سالن نمایش، شروع به «عریبه کشی ادیبانه!» می فرماید!

نوشته های اخیر "استاد ناظمی"، بسیار دور از خلاقیت است و گاه «به نان قرض دادن ها» خلاصه می شود! نوشته های اخیر ایشان، تعریف و تمجید از شاعران یا قلمزنانی است که چندی قبل، در محفلی یا جلو جمعیتی، ناظمی را ستوده اند، به صورت نمونه نوشته اخیر او « کوتاه قامتی با منظومه های بلند » که در سایت « فردا » درج شده است و ستایشی است از شریف سعیدی شاعر!

گویا این ستایشنامه در جواب « تعارف نامه » ایست که چندی قبل ، سعیدی، در زمان بیماری دست ناظمی، از "استاد ناظمی" صورت داده بود!

روانشناخت این منتقد سرکاری، یعنی "استاد ناظمی"، به بهترین وجه، از لایه لای جملات و عباراتی که در این متن به کار گرفته است، متجلی می شود. گوشه ای از نوشته « کوتاه قامتی...» آقای ناظمی از سایت فردا:

...«نزدیک در خروجی که رسیدیم، از باتوان خواستم که از حق تقدّم خویش بهره گیرند و نخست، آنان به راه افتند و ما به دنبالشان خانه‌ی لیلا را ترک کنیم، ولی آنان اصرار داشتند که من اول بروم و من هم نمی‌پذیرفتم. از آنان اصرار بود و از من انکار تا این‌که فروغ کریمی - آن طبیب سخن‌ور و مترجم - گفت: تا تو نروی، ما بیرون نمی‌شویم. گفتم: هوای بیرون بسیار سرد است و من از این سرما و باد توفنده هراس دارم. او لحظه‌ای به من نگریست و آن‌گاه با لحن اسفباری پرسید که چرا در این سرمای سوزنده، لباس گرمی نپوشیده‌ام؟ دمی درنگ کردم و آن‌گاه گفتم که از قضا بالاپوش گرمی داشتم، اما با دریغ که شما پوشیده‌اید. کریمی با تعجب، قد و بالایش را برانداز کرد. به بالاپوشی نگریست که تا نوک پایش می‌رسید و آستین‌هایش، هر دو دستش را پوشیده بودند. به سوی همسرش دید و سپس به سوی من و دانست که جامه‌ی مرا به جای جامه‌ی خود به تن کرده است؛ چرا که هر دو رنگ سیاه داشتند. او به معذرت‌خواهی آغاز کرد و آن‌گاه همه‌ی ما مفصل خندیدیم.

دو سال از این ماجرا گذشت تا آن شب که در آمستردام آمدم - همه‌ی کسانی که دو سال پیش از آن در خانه‌ی لیلا گرد آمده بودند - آن شب آمده بودند. مضاف بر آن، جمعیت کثیری از شاعران و نویسندگان دیگر هم حضور داشتند و بدین‌گونه در آن شب، کار انجمن از نظر، به فعلیت رسید.

نیمه شب به خوابگاه‌مان برگشتیم. در راه، سعیدی هم به ما پیوست و چون چشمش به کف دستم افتاد که دو روز پیش از آن عمل شده بود، نگذاشت چمدانم را خود حمل کنم و تا جای اقامت با خود کشید. رفتیم و در خوابگاه تا صبح‌دم گفتیم و شنیدیم و صبح که شد، او مریم‌نامه‌هایش را خواند و ما شنیدیم و در پی آزارش افتادیم...» ختم نقل قول!

یکی از نویسندگان که خود اخیراً، در یک احتفال، در فرانکفورت همراه و گواه ، نمایشات و قیچ "استاد ناظمی" بوده، شرح جالبی از این محفل در سایت های « وطندار» و «گران افغانستان» منتشر کرده که بسیار آموزنده است و شاید هم برای متولیان ادبیات معاصر، زننده!

نوشته جناب م.م. زرنگار را برای عبرت، عیناً از سایت «گران افغانستان» نقل می‌کنم:

«رسوایی های استاد ناظمی و خانه مولانا!

نویسنده: م. م. زرنگار

واعظان کین جلوه بر محراب و منبر می کنند

چون به خلوت می رسند آن کار دیگر می کنند

همانطوریکه برای من قبول کردنش مشکل بود، یقین کامل دارم که برای اکثریت خوانندگان این متن، قبول کردن موضوع سخت مشکل و حتی ناممکن خواهد بود. اما وظیفه ام می‌دانم که باید حقایق را بگویم.

سخن از استاد ادب لطیف ناظمی است، کسی که از چهار سال به این سو، خانه ی مولانا را در شهر فرانکفورت رهبری می کند، کسی که سالها استاد دانشگاه ادبیات بوده و سالهای متمادی در رادیو افغانستان مشغولیت‌های مختلف داشته و یک عمر در نهادها و انجمن ها و برنامه های ادبی و هنری مورد احترام اهالی فرهنگ بوده است. البته در این اواخر چیزهای خوب و خرابی در رادیوی دویچه وله هم می نویسد.

لطیف ناظمی بعد از واصف باختری، رهنورد زریاب و اکرم عثمان یکی از اشخاص سرشناس در عرصه ادبیات کشور ماست. من از سالها به این سو با نام وی آشنایی دارم. وقتی در اواخر سال ۲۰۱۱ در یکی از شهرهای حومه ی فرانکفورت مسکن گزین شدم، شنیدم که لطیف ناظمی در فرانکفورت زندگی می کند و حلقه ی کوچکی را به نام خانه مولانا رهبری می کند. از دوستی که در جلسات خانه مولانا شرکت می کرد، خواهش کردم تا مرا نیز باری در آنجا با خودش ببرد زیرا علاقمند ادبیاتم و دیدار استاد نیز برایم جالب بود.

روزی آن دوست برایم خبر داد که به تاریخ ۲۱ ماه دسامبر ۲۰۱۱ خانه مولانا شب یلدا را تجلیل می کند اگر علاقمند باشیم می توانم شرکت کنم. با خوشحالی پذیرفتم و چون برنامه ساعت شش شب آغاز می یافت، پانزده دقیقه به شش مانده بود که در محل برگزاری حاضر بودم و بی صبرانه انتظار دیدار ناظمی را داشتم. دیدم که محفل، مانند بسیاری از محافل فرهنگی افغانها آغاز شدنی نیست. از دوستم علت را جویا شدم، گفت که استاد ناظمی هنوز تشریف نیاورده اند. نه تلفون خانه و نه هم تلفون موبایلش را می گیرد.

تقریباً ساعت هشت شام شده بود و از لطیف ناظمی، رهبر خانه مولانا و سخنران اصلی آن شب خبری نبود. اعضای خانه مولانا پایین و بالا می دویدند و از هر نوع امکانات دست داشته برای تماس با ناظمی استفاده می کردند اما موفق نمی شدند. هنوز نمی دانم که چرا آنهمه انسانهای بالغ محفل را آغاز نکردند؟! اینهم بیشتر از اینکه نشاندهنده ی احترام باشد، بی باوری به خود را نشان می دهد، اما این بحث دیگری است.

بالاخره ساعت هشت شب دروازه ی سالون باز شد و لطیف ناظمی به همراهی خانمش، واحد واحدی و آقای مصلح سلجوقی وارد محفل شدند. واحدی و سلجوقی از شهر هامبورگ تشریف آورده بودند. وقتی این جماعت داخل سالون شدند، نخست فکر کردم که بر اثر بیشتر از دو ساعت انتظار، من درست نمی توانم ببینم اما به زودی این شک رفع گردید چون نه تنها من بل همه حاضرین سالون متوجه شدند که لطیف ناظمی به اندازه بی مست است که به مشکل می تواند سر پا بایستد و راه برود. اگر هم ناظمی را نمی شناختی، امکان نداشت بوی ودکا را که از دهان و لباسهایش فضای دور و بر را پر کرده بود، با چیز دیگری اشتباه بگیری.

او را که سخنران اصلی محفل بود، در مقابل حضار بر جایش نشانند. گویا هیچ حرفی اتفاق نیافتاده باشد و گویا همه مردم با علاقمندی بیشتر از دو ساعت را انتظار کشیده باشند تا سخنرانی ستاره ی درخشان آسمان "ادب" کشور شان را با گوش جان بشنوند و بیاموزند. لطیف ناظمی به سخنرانی آغاز کرد.

ای وای! فکر می کردی جوان شانزده ساله بی که تازه عاشق شده است، آرزو دارد که در این شب یلدا با معشوقش در بستری افتاده باشد و کمبدهای... خود را برآورده بسازد. آدم خجالت می کشید که پیر مردی قریب هفتاد سال عمر دارای القاب "دکتور و استاد ادبیات" چقدر مضحک و مزخرف حرف می زند و چنان مست است که زیانش در ادای بسیاری از کلمات کلات می کند.

حمیرا نگهت دستگیر زاده، نادیه قانع، حسین ریاض، کاوه شفق، عزیز آریانفر (دیر تر آمد چون کار میکرد)، خاطره آریانفر، شفیق لمر و تعداد دیگری که من همه را نمی شناختم در این محفل حضور داشتند. صنم عنبرین گرداندگی محفل را به عهده داشت. بعد از اینکه صحبتهای بی سر و ته ناظمی بالاخره تمام شد و همه حاضرین بیش از حد خسته شده بودند، نوبت رسید به شعر خوانی.

از حمیرا نگهت چون از راه دور آمده بود و مهمان عزیز محفل بود، خواهش شد که بخش شعر خوانی را با قرانت اشعارش آغاز کند. خاتم نگهت هنوز آغاز نکرده بود که صدای صحبت و خنده های مریض گونه ی ناظمی با آقایی که در پهلویش نشسته بود، توجه حاضرین را به خود جلب کرد. این عمل ناشایست و نازیبنده ناظمی در

تمام وقتی که حمیرا نگهت اشعارش را قرانت می کرد، جریان داشت. گویی در اتافی تنها یا با کسی نشسته است و ریشخندی می کند. خودش می گفت و خودش می خندید. از میان حاضرین کسی خم به ابرو نیاورد. مردم از احترام سکوت کردند و ناظمی حتی خیالش هم نبود که تا چه حد خود را با آن رفتارش کوچک و زبون میکرد. باید از حمیرا نگهت پرسید که چگونه توانست در آن حال اشعارش را قرانت کند.

وقتی که کاوه شفق را برای شعر خوانی به جلو خواستند، ناظمی تلو تلو خوران، خودش را از میز ها و دیوار محکم گرفت که نیافتد و بسوی تشناب رفت. بعد که از شفق پرسیدم، گفت: "خوب شد چون حد اقل توانستم شعرم را به خاطر آرام بخوانم. وای به حال حمیرا جان بیچاره که چه باید کشیده باشد." گفتم: چرا برایش نگفتید که سکوت کند؟ قبل از اینکه کاوه شفق جواب بدهد، شخص دیگری که در پهلویش ایستاده بود، گفت: "برادر، اگر او سکوت می کرد، آن دو سه لیتر ودکا در خونش سکوت نمی کرد."

یادداشت:

ضمن ابراز امتنان از آقای "اسدالله آرام" به خاطر فرستادن نقد همه جانبه و پرمحتوای شان باید بیفزائیم:

۱- مطالبی را که آقای "آرام" به مثابه نقل قول آورده بودند، با آن که در برخی از موارد با طرز نگارش و حتا سیاست نشراتی پورتال در مغایرت قرار داشته و سخت به ویراستاری نیازمند بودند، ویراستاری نمودیم، تا اصالت آنها حفظ شده بتواند.

۲- با آن که ما در اساس نوشیدن مشروب را یک امر شخصی دانسته و به خود اجازه نمی دهیم تا کسی را به علت نوشیدن مشروب مورد مؤاخذه قرار دهیم، مگر نمی توانیم توافق خویش را با طرز دید آقای "آرام" در باب عمل قبیح میگساری در یک محفل فرهنگی- ادبی ابراز نداریم.

ما فکر می کنیم که اولین خصلت یک انسان فکور و هدفمند، تشخیص محل و موقعیت و فضائی است که در آن گام می گذارد. به عبارت دیگر، انسانی که بتواند درست و دقیق بیندیشد این را هم می داند در محفلی که به یاد "مولانا" برگزار شده باشد، باید با هوش و آمادگی کامل شرکت بورزد، نه این که اول خود را از عقل تهی سازد و بعد به جان شعر "مولانا" بیفتد.

۳- از آن جایی که ما را اعتقاد بر آن است که افراد متناسب با فهم و آگاهی شان در پیشگاه مردم و تاریخ پاسخگو می باشند، و این را هم می دانیم که چه در زمان اشغال کشور به وسیله روسها و چه هم امروز، هستند کسانی که آگاهانه کمر خدمت برای دشمن کشور و مردم خود بسته اند که یکی از آنها همین آقای "ناظمی" می باشد، لذا به صراحت ابراز می داریم:

چنین افرادی وقتی به لیسیدن و خوردن زباله های متجاوزان اقدام می نمایند، به تناسب فهم شان، نفرت انگیز نیز می گردند.

در نتیجه ما از افرادی از قماش "ناظمی و یا زریاب" و یا امثال آنها حتا اگر می توانستند در نظم و یا نثر بزرگان ادبی کشور ما را پشت سر می گذاشتند، بر مبنای مواضع سیاسی خاینانه شان، هیچ گونه انتظاری نداشته، امیدواریم هر چه بیشتر از عمر شان می گذرد، بتوانند خود ماهیت مزدور متشانه شان را عریانتر به نمایش بگذارند.

با عرض حرمت

اداره پورتال AA-AA